



آنچه خود داشت

بخرد» یا «انسان اندیشمند»^۱ است، انسان‌های دیگری نیز بر کره زمین ساکن بودند به نام «انسان نئاندرتال»^۲ که موجوداتی بسیار بزرگ‌تر و نیرومندتر از ما بودند و دندان‌های آن‌ها نیز بزرگ‌تر و قوی‌تر بود. اصلاً شاید این افسانه‌هایی که دربارهٔ گول‌های بی‌شاخ و دم می‌گویند، ریشه در همزیستی ما با این انسان‌های گول‌پیکر داشته باشند.

بگذریم، پس از پیدایش ما آدمیان بخرد جنگ و رقابتی نابرابر بین این دو گونهٔ آدمی، یعنی نیاکان ما و انسان‌های نئاندرتال در گرفت. در این جنگ نئاندرتال‌ها نیرومندتر و بزرگ‌تر از ما بودند و ما ضعیف‌تر برابر آن‌ها، اما شگفت این است که نیاکان کم‌توان ما توانستند در این جنگ به پیروزی کامل برسند و این گونهٔ گول‌پیکر را منقرض کنند. اصلاً معمایی که گفتم همین است که چطور آدمی کم‌توان بر این گول‌پروز شد و در حدود ۲۸ هزار سال پیش آخرین فرد نئاندرتال را به دیار نیستی فرستاد.

فرضیه‌ای که به‌تازگی بر پایهٔ پژوهش‌های اخیر شکل گرفته و به‌وجود آمده، حاکی از آن است که این دو گونهٔ آدمی، یعنی بخرد و نئاندرتال، علاوه بر اندازهٔ جثه و نیرو، یک تفاوت بزرگ دیگر هم داشتند: آدمی بخرد گروهی کار می‌کرد، اما آدمی نئاندرتال فردگرا بود و از مزایای کار گروهی غافل. بنابراین، ملاحظه می‌کنید که کار گروهی و تکیه بر توان و خرد جمعی چه نعمت بزرگی است!

اما عیب بزرگ کار گروهی نیز خاستگاه زیست‌شناختی دارد. می‌گویند خداوند پنج انگشت هر دست آدمی را یکسان نیافریده است. این ضرب‌المثل بیانگر تفاوت‌های فردی درون جمعیت‌هاست. چون بنیاد آفرینش بر تنوع بوده است، هرگز هیچ دو فرد آدمی را پیدا نمی‌کنید که کاملاً و از هر نظر یکسان باشند؛ حتی اگر دوقلوی یکسان باشند و ژنتیک آنان کاملاً همانند. همین تفاوت‌های فردی موجب بروز دشواری‌هایی در کارهای گروهی می‌شوند. مثلاً هنگام کار گروهی در تألیف یا ترجمهٔ کتاب، کافی است یکی از افراد گروه برخی از واژه‌ها و اصطلاحات مورد توافق اعضای گروه را نپذیرد، یا رفیق نیمه‌راه باشد و مثلاً نتواند کار ترجمه را به‌موقع به پایان برساند و تحویل دهد. در این حالت، به مصداق ضرب‌المثل حلقهٔ ضعیف زنجیر، مزیت به عیب تبدیل می‌شود.

باری، سخن به درازا کشید، اکنون لابد کنجکاو شده‌اید و می‌خواهید بدانید که کدام ویژگی کتابی که دوست ناشرم برای ترجمه پیشنهاد کرده بود، مرا به شکستن عهده‌ی که با خود بسته بودم، واداشته بود! اگر چنین است، باید عرض کنم که کتاب مذکور به قول

از شما چه پنهان، چندی پیش یکی از دوستان ناشر، کتابی را که به زبان انگلیسی نوشته شده بود، آورد و خواست که در ترجمهٔ بخش علمی آن با چند مترجم دیگر همکاری و مشارکت کنم.

کتاب را گرفتم، چند ساعتی تروق کردم و از هر چمن آن گلی چیدم؛ کتاب به‌راستی ویژگی‌هایی داشت که مانع می‌شد دست رد بر سینهٔ دوست بزنم. وسوسهٔ مشارکت در ترجمه به جانم افتاده بود، سخت.

اما مانعی در کار بود. از شما چه پنهان، مدتی بود پشت دستم را داغ کرده بودم که عطای کار گروهی را در ترجمه یا تألیف کتاب به لقایش ببخشم و به‌منظور استفادهٔ بهینه از چند صباح باقی مانده از عمر عزیز، از این به بعد کار گروهی این چنینی را بیوسم و کنار بگذارم و دیگر پیشنهادهای کارهای گروهی را در این موارد نپذیرم.

از سوی دیگر، راه ترجمهٔ کامل کتاب مذکور هم برایم هموار نبود و نمی‌توانستم به آن دوست پیشنهاد کنم که کار ترجمه را خود به تنهایی به انجام خواهم رساند؛ چون صرف‌نظر از کمبود وقت، کتاب زمینه‌های مختلف علمی، هنری و اجتماعی را هم پیموده بود که من سررشتهٔ بسیاری از آن‌ها را ندارم، یا دانشم در بسیاری از آن‌ها به اندازه‌ای که برای ترجمه کافی باشد، نبوده و نیست هم. پس فقط یک راه باقی مانده بود، از سر ناچاری داغ روی دستم را نادیده انگاشتم، به ندای آن دوست لبیک گفتم و به ترجمه مشغول شدم.

اشتباه نشود. عرض کردم که عهد کرده بودم از کارهای گروهی فقط در ترجمه یا تألیف کتاب دوری کنم، نه در کارهای دیگر. بی‌گمان ماهیت بسیاری از کارها چنان است که هرگز به تنهایی و بدون گروه انجام‌پذیر نیستند. مثلاً راه دور نرویم؛ سردبیری همین مجله را در نظر بگیرید که بدون کار گروهی شدنی نیست.

اما غافل نباید بود که کار گروهی هم مانند بسیاری از کارهای آدمیزادگان مزایا و معایبی دارد. اجازه دهید برای توضیح مزایای کار گروهی نخست یکی از فرضیه‌های جدید علمی را بازگو کنم.

سال‌ها بود که معمایی بر مجامع علمی زیست‌شناسی حاکم بود. می‌دانید که دانشمندان می‌گویند میلیون‌ها سال پیش، قبل از پیدایش ما انسان‌های به اصطلاح خردمند که نام علمی‌مان «آدمی

توضیحات جالینوس

سربلندی کند.

فکر می‌کنم مشت نمونه خروار و یک مثال از این خدمات برای رساندن مطلب کافی باشد: می‌دانیم که یونانیان باستان می‌پنداشتند که کبد مرکز گردش خون است و حتی جالینوس پزشک و اندیشمند یونانی بدون در نظر گرفتن نقش شش‌ها در گردش خون، تصور می‌کرد که دیواره قلب که بخش چپ آن را از بخش راست جدا می‌کند، سوراخ‌هایی نامرئی دارد و خون از طریق آن‌ها از قسمت راست قلب به قسمت چپ نفوذ می‌کند، در آنجا با هوا مخلوط می‌شود، جان می‌گیرد و به سراسر بدن توزیع می‌شود.

توضیحات جالینوس قرن‌ها مورد قبول بود، تا زمانی که ویلیام هاروی^۳ انگلیسی در سده‌های شانزدهم و هفدهم تحقیقاتی درباره دستگاہ گردش خون و عملکرد قلب انجام داد و سرانجام چگونگی گردش خون را در قلب توضیح داد و استدلال کرد که قلب مرکز دستگاہ گردش خون است.

اما این یک روایت از موضوع است. روایت دیگری هم وجود دارد که چنین است: در سال ۱۹۲۴ دکتر محی‌الدین الطاوی، پزشک مصری رساله‌ای هفتصد ساله تحت عنوان «شرح تشریح قانون ابن‌سینا» در کتابخانه ایالتی پروس^۴ برلین کشف کرد. این کشف یکی از حقایق علمی را که تا آن زمان ناشناخته مانده بود، آشکار کرد: نخستین توصیف از گردش خون ششی.

نویسنده دست‌نوشته «شرح تشریح قانون ابن‌سینا» ابن‌نفیس، اندیشمند مسلمان متولد ۱۲۱۰ میلادی بود. ابن‌نفیس پزشکی پرکار بود و دانش وسیعی را که در موضوع‌های مختلف داشت در چند کتاب گنجانده است. کتاب‌های «المختار من الاغذیه» (انتخاب غذاها) و «الشامل فی الطب» (دائرة المعارف پزشکی) از آن جمله‌اند، اما اثر بزرگ او همان «شرح تشریح قانون ابن‌سینا» است.

«شرح تشریح قانون ابن‌سینا» بحثی است درباره کارها و اندیشه‌های ابن‌سینا. ابن‌نفیس در این کتاب گردش خون ششی را با دقت بررسی کرده و شرح داده است. او در این شرح نقش قلب و شش‌ها و تأثیر آن‌ها را بر دستگاہ تنفسی توضیح داده و تأکید کرده است که خون در شش‌ها پاک و با هوای دمی اتمسفری تصفیه می‌شود نه در جاهای دیگر بدن. او در واقع در توصیف تشریح قلب با ابن‌سینا مخالفت ورزیده و چنین نوشته است: «این عقیده ابن‌سینا که قلب سه بطن دارد درست نیست. قلب فقط دو بطن دارد... و بین این دو مطلقاً منفذی وجود ندارد و بسیار ضخیم‌تر از بخش‌های دیگر

معروف نوعی «کتاب پاپ» بود. توضیحاً عرض می‌کنم که منظورم از «کتاب پاپ» کتابی است که برای مردم عادی غیردانشگاهی نوشته شده باشد، یعنی به اصطلاح، آن طور که بعضی‌ها می‌گویند، مخاطب «عام» داشته باشد. البته گروهی هم این نوع کتاب‌ها را «عامه‌پسند» می‌نامند که من چندان با اصطلاح «عامه‌پسند» موافق نیستم. چون، در فرهنگ ما واژه «عامه» بار خاص دارد و بیشتر، مردم بی‌سواد یا کم‌سواد را تداعی می‌کند. مثلاً، مرحوم دهخدا «عامه» را «مردم بی‌سواد و فرومایه» و «عامی» را «جاهل» می‌دانست؛ در حالی که منظور ما چنین نیست. بلکه منظور از «عام» در اینجا کسانی هستند که میانگین تراز سواد مردم جامعه را دارند و می‌گویند این میانگین مثلاً در جامعه ما در حدود پایان تحصیلات دوره متوسطه است.

حالا که سخن بدینجا کشید، بگذارید به این نکته در همین جا اشاره کنم که به نظر من، کتاب‌هایی علمی که مخاطب عام دارند، اصولاً در ارتقای فرهنگ علمی فناوریانه اکثریت مردم هر جامعه اهمیت بسیار دارند، چون علاوه بر آن که مردم را به علوم و فناوری علاقه‌مند و ترغیب می‌کنند، باعث ارتقای سواد علمی فناوریانه جامعه هم می‌شوند. بنابراین، حداقل انتظار این است که بازار این نوع کتاب‌ها گرم و پررونق باشد که شوربخانه نیست.

بنابراین، عجیب نیست که در جامعه ما شکاف عمیقی میان علم دانشگاهی و آگاهی مردم عادی وجود دارد. به نظرم در جامعه ما فاعل پرکننده شکاف میان علم دانشگاهی و علم مردمی مجهول است. اکثریت دانشگاهیان ما نمی‌توانند هنگامی که با کودک سر و کارشان می‌افتد، زبان کودکی بگشایند. به بیان دیگر، بیشتر آنان (و بی‌گمان نه همه) که می‌توانند به خوبی به زبان دانشجو سخن بگویند، نمی‌توانند به زبان مخاطب عام بنویسند؛ فلذا زیر بار نمی‌روند و لاجرم این شکاف هم‌چنان وجود دارد.

باری، باز هم سخن به درازا کشید و از موضوع اصلی اندکی دور شدیم. اجازه دهید بازگردیم به متن همان کتاب که در نخستین سطور این نوشته معرفی کردم. نوشتنم که یکی از ویژگی‌های کتاب آن است که مخاطب عام دارد. اما این ویژگی به تنهایی سبب عهدشکنی من نشد؛ بلکه ویژگی مهم دیگر آن کتاب بررسی ردپاهای مسلمانان در تاریخ علم بشری است. به بیان دیگر، کتاب با مرور خدمات مسلمانان به علم، مخاطب مسلمان را چنان به وجد می‌آورد که با غرور به گذشته خود افتخار و از این‌که پیشینیان او بی‌کار نبوده‌اند و در پایه‌ریزی علم بشری امروزی سهم بزرگی داشته‌اند، احساس